



بسیاری از علما به دلیل دوری از حقیقت دین دچار انحراف شدند/ مواظب باشیم هیزم جهنم نشویم

آیت الله هادوی تهرانی با تبیین مفهوم انتخاب الهی براساس آیات و روایات، بر رابطه علم و عمل تأکید کرد و گفت: علما یعنی کسانی که دین را درست بفهمند...

آیت الله هادوی تهرانی با تبیین مفهوم انتخاب الهی براساس آیات و روایات، بر رابطه علم و عمل تأکید کرد و گفت: علما یعنی کسانی که دین را درست بفهمند نه صرفاً عالم به ضرباً ضربه باشند که اینها علم ظاهری و مقدمه است؛ همیشه به طلبه‌ها می‌گوییم که ما در حوزه هیزم جهنم جمع می‌کنیم؛ یعنی هر روزی که اینجا درس می‌خوانیم و هر یک کلمه‌ای که یاد می‌گیریم، اگر به وظیفه‌ای که باید عمل نکنیم، آتش جهنمان شدیدتر از روز قبل است.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله هادوی تهرانی در ادامه جلسه درس اخلاق، پیرامون مفهوم انتخاب الهی براساس آیات قرآن و روایات به ارائه سخن پرداخت و به تبیین رابطه علم و عمل در زندگی دنیوی و اخروی پرداخت که متن آن در ذیل می‌آید:

یکی از مفاهیمی که خداوند - تبارک و تعالی - در قرآن مطرح می‌کند، مفهوم انتخاب الهی است. خداوند - تبارک و تعالی - بعضی از افراد را انتخاب می‌کند. در سوره حج آیه 75 خداوند می‌فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: خدا از بین ملائکه و از بین مردم فرستادگانی را انتخاب می‌کند. در داستان موسی (ع) وقتی همراه خانواده‌اش حرکت می‌کند و شب است و هوا سرد، می‌فرماید: «إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى * فَلَمَّا أَنَاهَا ثُودِي * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ ثَعْلِيكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا احْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ».

وقتی وارد آنجا می‌شود، خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید: من تو را انتخاب کردم. در ادامه داستان موسی (ع)، خداوند - تبارک و تعالی - دوباره به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»؛ من اصلاً تو را برای خودم درست کردم. این مفهوم انتخاب الهی؛ یعنی اینکه خداوند - تبارک و تعالی - بعضی‌ها را انتخاب می‌کند، به انبیاء اختصاص ندارد؛ البته آنها به تعبیر فارسی که تعبیر خوبی هم هست، برگزیدگان الهی هستند و قطعاً برجسته‌ترین مصادیق انتخاب شده‌های خداوند - تبارک و تعالی - هستند. در همان سوره حج خداوند - تبارک و تعالی - خطاب به مؤمنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّثْلَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ». می‌فرماید: «هو اجتباكم» خدا - تبارک و تعالی - است که شما را انتخاب کرده است؛ یعنی هر کسی هر سهمی از ایمان دارد، آن هم در واقع به انتخاب الهی است. خدا - تبارک و تعالی - است که او را انتخاب کرده است تا مؤمن باشد.

دو مراتب بودن وحی/ انتخاب الهی چگونه با اختیار سازگار است؟

با توجه به استعمالات قرآنی، وحی یک حقیقت دارای مراتب است که مرتبه پایینش جمادات را شامل می‌شود و در مرتبه بالا حیواناتی مثل زنبور عسل را می‌گیرد. همین طور می‌آید بالا تا به قله مراتبش می‌رسد که وحی نبوی و مربوط به انبیاء - علیهم السلام - است. این اجتهاد و انتخاب الهی هم یک حقیقت دارای مراتب است. به یک معنا همه را خدا - تبارک و تعالی - انتخاب می‌کند. انتخاب شدن موسی (ع) یک طور است و انتخاب شدن مؤمنین یک طور دیگر. انتخابشان با هم متفاوت است. این میزانی که خداوند آنها را برگزیده است، فرق دارد. گاهی مثل موسی (ع) است که «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» می‌فرماید.

اینجا یک شبهه در ذهن می‌آید که پس خدا - تبارک و تعالی - همه را انتخاب کرده است و هر کسی همانی است که خدا - تبارک و تعالی - خواسته است. بالاخره علم خدا - تبارک و تعالی - با اختیار انسان چگونه سازگار است. خدا - تبارک و تعالی - می‌داند من در آخر به جهنم می‌روم در حالی که گفته می‌شود من با انتخاب خودم به جهنم خواهم رفت! این شبهه فقط در فلسفه اسلامی یا در فرهنگ اسلامی مطرح نیست، بلکه در فرهنگ‌های دیگر هم مطرح است و حتی در بعضی فرهنگ‌ها مثل فرهنگ مسیحی شدیدتر هم مطرح است. آدمی برای اینکه زود از زیر کار رها شود و هر غلطی که دلش می‌خواهد، بکند، زود این حرف‌ها را می‌زند که پس همه چیز دست خدا - تبارک و تعالی - است و من اگر آدم بدی هستم و دروغ می‌گویم، ریا می‌کنم، حسود هستم، همه را خدا - تبارک و تعالی - خواسته است و من باید همین طوری باشم. این حرف‌ها برای این است که از بار مسئولیتی که متوجه ما شده است، فرار کنیم.

پاسخ به شبهه نسبت انتخاب الهی با اختیار/ انتخاب الهی باید در متن اختیار تفسیر شود

جوابی که به این شبهه داده می‌شود، این است که به یک معنا همه اینها کار خدا - تبارک و تعالی - است. او است که خواسته ما چنین کنیم و چنان بد بگوییم تا بهتر برای جهنم آماده شویم و بهتر بسوزیم! اصلاً هر چه که در عالم هست کار خدا - تبارک و تعالی - است؛ اما در بحث خودش توضیح دادیم که خدا - تبارک و تعالی - می‌داند یا به تعبیری علم خدا - تبارک و تعالی - به

اینها تعلق گرفته است؛ اما آن گونه ای که هستند و اینها به نعت اختیاری بودنشان برای انسان هستند. خدا - تبارک و تعالی - این امور را با تمام صفاتش از جمله اختیای بودنشان ادراک می کند؛ یعنی خداوند - تبارک و تعالی - می داند من با انتخاب های خودم با رفتارهای اختیاری خودم به جهنم می روم و اگر قرار باشد دانش خدا - تبارک و تعالی - باعث شود که قدرت انتخاب من از من سلب شود و من مجبور به انجام امور باشم، معنایش این است که علم خدا - تبارک و تعالی - تبدیل به جهل شود.

بنابراین برای اینکه علم خدا - تبارک و تعالی - به جهل تبدیل نشود، باید خدا - تبارک و تعالی - از قبل می دانست که من این فعل را با اختیار خودم انجام می دهم و بعد از تعلق علم خدا - تبارک و تعالی - هم همچنان اختیار باقی بماند. این اجتناب و انتخاب الهی هم در متن اختیار باید تفسیر شود است. در زیارت حضرت فاطمه زهرا(س) خطاب به ایشان چنین تعبیر می کنیم: «السلام عليك يا ممتحنة امتحك الذي خلقك قبل أن يخلقك فوجدك لما امتحكك به صابرة»؛ یعنی خدا - تبارک و تعالی - قبل از اینکه تو را خلق کند، امتحانت کرد و دید تو صابری؛ البته درک حقیقت این معنا کار آسانی نیست. اینکه خدا - تبارک و تعالی - ما را انتخاب می کند ظرفیتی را در ما می بیند که آن ظرفیت منشأ این می شود که این چنین انتخابی را انجام می دهد و این انتخاب خدا می کند به هیچ وجه اختیار را از ما سلب نمی کند. حتی بزرگ ترین برگزیدگان الهی که انبیاء هستند و بزرگ ترین انبیاء هم که انبیاء اولوالعزم هستند، در متن انتخابشان این گونه نیست که اختیارشان را از دست داده باشند.

خداوند - تبارک و تعالی - در همین آیات سوره طه در ادمه داستان موسی(ع) می فرماید: «اذْهَبْ أَنتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَتَّبِعَا فِي ذِكْرِي * اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيًّا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ*» و «قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَىٰ * فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تَعَذِّرْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ * إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ». در حقیقت دائم به این نکته اشاره می کند که شماها مسئولیت دارید و بروید این کار را به عنوان یک تکلیف انجام دهید و فلان کار را انجام ندهید. و تکلیف و امر و نهی های الهی همان طوری که همه می دانیم به فعل اختیاری تعلق می گیرد. در مورد فعل غیر اختیاری که تکلیف معنا ندارد. با یک نوع تسامح در تعبیر عرض می کنم خداوند - تبارک و تعالی - می دانست ما این ظرفیت را داریم که مثلاً مؤمن باشیم یا در فلان مراتب بالاتر قرار بگیریم، در نتیجه ما را برای این جایگاه انتخاب کرده است و البته اختیار را از ما سلب نکرد و می دانست ما با انتخاب و اختیار خودمان به این نقطه باید برسیم و ما اگر با انتخاب و اختیار خودمان و با همت خودمان به این نقطه رسیدیم، باید توجه داشته باشیم که همچنان همه اینها از خدا - تبارک و تعالی - است؛ اما این از خدا - تبارک و تعالی - بودن معنایش این نیست که ما هیچ کاری نکنیم و بشینیم و بگوئیم خدا - تبارک و تعالی - خودش می داند اگر بخواهد، ما را ببرد بهشت و اگر نخواست، ببرد جهنم! این طور نیست، بلکه من دارم انتخاب می کنم و با انتخاب های خودم، در واقع ظرفیت هایی را که در من وجود دارد، به فعلیت می رسانم.

ظرفیت هایی که من نشناخته ام، ندانستم، توجهی به آنها نداشتم. واقعیت این است که هر چقدر بصیرت ما بیشتر شود، بیشتر متوجه می شویم که چقدر ظرفیت هایمان را کم استفاده می کرده ایم و چقدر فرصت ها و ظرفیت ها هست که ما از آنها استفاده نمی کنیم. بارها عرض کردم ما سال ها در کنار قرآن هستیم و قرآن روی طاقچه خانه مان، در کتابخانه مان، در حرم حضرت معصومه (س) و حتی اینجا در جیب بنده وجود دارد؛ ولی ما با قرآن نیستیم. ما فقط با جسم قرآن با کاغذ و خطوط هستیم. با قرآن بودن این نیست.

تأسف از دوری از انس با قرآن/ علما یعنی کسانی که دین را درست بفهمند نه صرفاً عالم به علم ظاهری باشند

این مقدار که حتی اگر یک کتاب دیگر را هم در کنار خود می گذاشتیم، به همین مقدار با آن بودیم! مثلاً اگر یک کتاب دعا باشد یک کتاب فقه باشد یا یک کتاب غیر اسلامی را در جیب خود داشته باشیم، به این مقدار با آن کتاب هستیم. تماس ما با قرآن همان است که در مطرح است؛ یعنی مثلاً وقتی دست به آیه قرآن می زنیم، باید طهارت داشته باشیم؛ البته این مقدار تماس با قرآن را که یک گاوی با گوسفندی هم می تواند پیدا کند! ارتباط ما با قرآن در حد ارتباط بهائم با قرآن است! بله ما یک کمی با بهائم فرق داریم؛ چون آنها نمی توانند این خطوط را بخوانند؛ ولی ما می توانیم بخوانیم. ما با دیگرانی هم که در خیابان هستند هم فرق داریم؛ چون آنها می توانند بخوانند و معنایش را نمی فهمند؛ ولی ما معنایش را هم می فهمیم. این ارتباط، ارتباط ضعیف با قرآن است. اینکه ارتباط با قرآن نیست. ما چیزی به حقیقت قرآن راه پیدا نکردیم. اصلاً ما از قرآن مهجوریم. ما مدت ها، دهه ها در حوزه درس می خوانیم؛ ولی اصلاً به این ظرفیت توجه نمی کنیم که از قرآن، از این معدن در دست ما استفاده کنیم.

من بارها در این روزها این نکته را عرض کردم که قدر خودمان را بدانیم. این تعبیری که گفتیم در قرآن هست. روایت نیست که بگوئیم سندش درست است درست نیست. یا راوی نقل به معنا کرده است و مراد چیز دیگری است. این حرف ها در قرآن راه ندارد. این قرآن همان چیزی است که بر نبی خاتم (ص) وحی شده است. الفاظش هم از خدا - تبارک و تعالی - است. آنچه نازل شده است، معنا نبوده است که بخواهیم مثل بعضی ها بگوئیم پیغمبر (ص) خودشان الفاظ را انتخاب کردند. خدا - تبارک و تعالی - می فرماید: «لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ یعنی جایگاه مؤمنین نسبت به غیر مؤمنین جایگاه انبیاء (ع) است نسبت به مؤمنین. در خود مؤمنین هم جایگاه علماء نسبت به سایر مؤمنین این گونه است.

علما یعنی کسانی که دین را درست بفهمند نه صرفاً عالم به ضرب ضربا و مطلق و مقید که اینها علم ظاهری و مقدمه است؛ البته و اگر کسی اینها را داشت و دنبال معنا رفت به مراتبی می رسد که آن کسی که اینها را نداشت و دنبال معنا رفت، به آن مراتب نمی رسد. آقایی بود که فکر می کنم الآن ایشان فوت شده است. ایشان روحانی بود. خیلی آدم اهل معنایی بود و معم

بود. طلبه پیرمردی هم بود؛ ولی طلبه سطح نازلی بود ما که رسائل می‌خواندیم، ایشان هم می‌آمد و در درس رسائل شرکت می‌کرد. برخی می‌گفتند - من البته نمی‌دانم - ایشان وقتی به حج مشرف می‌شود، این توفیق را دارد خدمت امام زمان (عج) برسد. همین آقا وقتی خدمت آیت الله بهاءالدینی (رض) می‌آمد، ما آنجا بودیم و من گاهی به دوستان می‌گفتم: این بنده خدا که می‌آید اینجا، من نگاه می‌کنم به این دو نفر آقای بهاءالدینی (رض) و ایشان که تقریباً هم سن و سال بودند و شاید ایشان یک کمی از آقای بهاءالدینی (رض) سنش کمتر بود. این طور می‌بینم که گویا یک استاد متخصص دانشگاه مثلاً فوق تخصص ریاضیات با یک بچه ای که تازه سال اول ابتدایی است و تازه می‌خواهد ریاضی یاد بگیرد، کنار هم نشستند؛ یعنی فاصله این قدر زیاد بود.

این فواصل یک جهتش و نمی‌گویم تمام علت، این بود که آیت الله بهاءالدینی (رض) علم فراوانی از همین علوم عادی داشت. ایشان مجتهد بود و فهم خوبی از روایات و از قرآن داشت. همین فهم ظاهری. همین علوم ظاهری را درس داده بود؛ ولی همه اینها مقدمه است. بعضی از ما و نمی‌گویم بسیاری از ما با همین علوم ممکن است از دایره مؤمنین خارج بشویم و به جهنم برویم. آقای بهجت (رض) فرموده بود کسی که مدرس فلسفه بود آمد به من گفت که من در خدا - تبارک و تعالی - شک کرده ام. شما بیايد با من صحبت کنید تا شاید این شک من برطرف شود. بعد ایشان فرموده بود تا من برسم به او، او مُرد و بعد آقای بهجت (رض) فرموده بود نمی‌دانم این مدرس فلسفه مؤمناً از دنیا رفت یا کافراً! ما خودمان آدمی دیدیم - همین الآن هم بعضی از این افراد هستند - که قبلاً با ماها دوست بودند و ظاهراً خیلی متدین بودند و در همین علوم ظاهری هم از خیلی‌ها بهتر بودند، بلکه خیلی خیلی بهتر هم بودند؛ اما انسان گرفتار تسویف و استدراج می‌شود. به تدریج و درجه به درجه دور می‌شود.

بسیاری از علما که علوم ظاهری را خوب بلد بودند؛ در ادامه دچار انحراف شدند

همین هفته شنیدم که همین آقا گفته است آدم بالاخره باید یا روشنفکر باشد یا دیندار و من روشنفکر! می‌خواهم این گونه عرض کنم که آدم‌هایی بودند و هستند که اینها این علوم ظاهری را خوب بلد بودند؛ اما در ادامه دچار انحراف شدند. آقای بهاءالدینی (رض) می‌فرمود: اگر امام صادق (ع) خطاب به ابوحنیفه می‌فرماید: «لا تعرف من القرآن شیئاً»؛ یعنی تو یک کلمه از قرآن نمی‌فهمی! آقای بهاءالدینی می‌فرمود فکر می‌کنید ابوحنیفه به اندازه ما عربی بلد نبود؟ به اندازه ما قرآن نمی‌فهمید؟ قطعاً بهتر از ما می‌فهمید به معنای این فهم ظاهری عربی؛ چون به زمان نص نزدیکتر بوده است و بسیاری از چیزها که به سبب فاصله ما از آن زمان و عوض شدن اصطلاحات و تغییر فضاها، فهمش برای ما مشکل شده است، برای او آسان‌تر بوده است. در بین علمای اهل سنت احدی به عظمت ابوحنیفه نیست.

شافعی و مالک و حنبل در مقابل ابو حنیفه از نظر قدرت فقهی چیزی نیستند. اعلم علمای فقه در بین اهل سنت است؛ البته خودش می‌گوید من شاگرد امام صادق (ع) بوده ام و می‌دانید که از لحاظ عقیده هم شیعه زیدی است؛ هرچند امام اهل سنت است و الآن هم اکثریت جهان سنی حنفی هستند. آن وقت ابو حنیفه با این مقام و منزلت علمی ظاهری، امام صادق (ع) به او می‌گوید تو هیچ چیز از قرآن نمی‌فهمی! اگر او هیچ نمی‌فهمد، ما دیگر از قرآن چه می‌فهمیم! در حقیقت حضرت می‌فرماید به حقیقت قرآن راه پیدا نکردی. من خودم خیلی زیاد احساس خسارت می‌کنم و هنوز هم نمی‌گویم توانستم، بلکه اصلاً نتوانستم و هنوز هم خاسرم از این جهت که دیر فهمیدم و واقعاً هنوز هم نفهمیدم که چطور با قرآن ارتباط برقرار کنم. چطور با حقایق این کتاب آشنا شوم؟

خدا - تبارک و تعالی - شما را انتخاب کرده است و آورده به اینجا و طلبه شده اید. شما در خانواده هایتان نگاه کنید. خودتان بیشتر متوجه می‌شوید که خدا - تبارک و تعالی - چه نعمتی به شما داده است که شما را اینجا آورده است. قدر این نعمت را بدانید. حداقل وظیفه ما شکر نعمت است و حداقل شکر این است که سعی کنیم از این چیزی که به ما داده شده است، درست استفاده کنیم. در ادامه می‌فرماید: «لعلکم تفلحون» اگر نماز خواندیم و عبادت کردیم و فعل خیر کردیم، بالاخره نباید غره شویم. لعل در اینجا به معنای حتماً نیست، بلکه شاید است. اینکه می‌گویند لعل در اینجا به معنای آن می‌شود، این طور نیست؛ چون همه اینها هم باشد، باز یک توفیقی می‌خواهد که شما به آن فلاح برسید و کسی خودش به تنهایی به هیچ جا نمی‌رسد. البته اینکه دیگران یعنی خدا - تبارک و تعالی - و اولیاء الهی باید ما را برسانند، در جایی است که ما خودمان یک لیاقتی پیدا کنیم و اگر کسی اولین قدم برای رسیدن به این لیاقت را بردارد، می‌افتد در یک سرازیری که دیگر بعدش راه رفتن خیلی آسان می‌شود و آن اولین قدم این است که بفهمد خدا - تبارک و تعالی - چقدر به او عظمت داده است و بزرگ‌ترین نعمت الهی نعمت هدایت است.

نعمت هدایت بالاتر از نعمت سلامتی

بعضی این آدم‌ها می‌گویند هیچ نعمتی مثل سلامتی نیست. سلامتی خوب است و نمی‌گویم سلامتی بد است؛ ولی سلامتی هیچ ارزشی در مقابل هدایت ندارد. اگر ما یک بدن خیلی خیلی سالم داشته باشیم و 2000 سال هم عمر کنیم؛ ولی مستقیم به جهنم برویم، چه فایده ای دارد! بله اگر بدنت سالم بود و 2000 سال عمر کردی و دیگری 50 سال عمر کرد، اگر در آنجا مثلاً گرمای آتش 1000 درجه سلیسیوس برای این بدن 50 ساله باشد، برای تو می‌شود 100000 درجه سلیسیوس خواهد بود تا بهتر بسوزی! اگر من مریض بودم و عمر کوتاهی کردم؛ ولی به بهشت رفتم، چه اشکالی دارد؟ البته بلندی عمر ارزش دارد و نعمت است؛ ولی خودش ذاتاً ارزش ندارد. مگر شخصیت های برجسته تاریخ چقدر عمر کردند؟ بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین شخصیت تاریخ رسول اعظم (ص) 63 سال قمری یعنی 60 سال شمسی عمر کرده است! عمر نوح (ع) مثلاً از 1000 سال هم بیشتر بوده

است و فقط نهصد و اندی سال دورهٔ پیامبری‌اش است؛ ولی نبی خاتم منزلتش کجا و ایشان کجا؛ هرچند نوح (ع) شخصیت فوق‌العاده و پیغمبر اولوالعزم است.

بنابراین میزان عمر مهم نیست. مهم‌ترین چیز این است که آدم به هدایت برسد. اگر همین که الآن حرف می‌زنم، بفهمم این چیزی را که می‌گویم و به آنی که می‌گویم، عمل کنم، آنقدر می‌روم بالا که آنهایی که الآن اینجا نشسته اند آن طور بالا نمی‌روند و اگر من همین را که می‌گویم خودم به آن عمل نکنم، آن قدر می‌روم پایین که آنهایی که اینجا نشسته اند، این طور نخواهند بود. تیغ دو لبه است؛ یعنی از این طرف که می‌دهند از آن طرف مسئولیت سنگین می‌شود. به سبب همین است که 70 گناه جاهل بخشیده می‌شود تا یک گناه عالم بخشیده شود؛ البته این 70 نه اینکه 69 نه 71 نه، بلکه ممکن است یک کسی تا یک گناهش بخشیده شود و در مقابل 700 گناه جاهل بخشیده می‌شود و دیگری تا یک گناهش بخشیده شود در مقابل 7000 گناه جاهل بخشیده شود. ما همیشه به طلبه‌ها می‌گوییم که ما در حوزه، حطب جهنم جمع می‌کنیم. ما هیزم جهنم جمع می‌کنیم؛ یعنی هر روزی که اینجا درس می‌خوانیم و هر یک کلمه‌ای که یاد می‌گیریم، اگر به وظیفه‌ای که باید عمل نکنیم، آتش جهنمان شدیدتر از روز قبل است.

برای همین است که به طلبه‌ها می‌گویم ببینید وقتی این صحبت من تمام می‌شود، اگر دیدید اهل این حرف‌ها که می‌زنم نیستید، اگر خجالت نمی‌کشید همین الآن وسط صحبت من بلند شوید و از مدرسه فرار کنید و بروید و دیگر هم برنگردید و اگر خجالت می‌کشید، بگذارید بحث من تمام شود و بعد وسایلتان را جمع کنید و دیگر پشت سرتان را هم نگاه نکنید؛ چون شما با این مقدار ایمان و عملی که داری ممکن است اگر یک مهندس یا دکتر باشید، در اعلا علیین جاییت بدهند؛ اما اگر یک طلبه باشی بروی در اسفل‌السافلین. حساب‌ها فرق دارد. یک مهندس مثلاً همین مقدار که دزدی نکند، سر مردم را کلاه نگذارد آدم خوبی است؛ هرچند خیلی هم دنبال دنیا باشد و مال هم جمع کند و خانهٔ بزرگ بخرد و ماشین فلان بخرد؛ البته امثال او را آن جای بهشت می‌برند که به قول آقای خوشوقت (رض) می‌فرمود بعضی‌ها را به آن قسمتی از بهشت می‌برند که سرسبز است. می‌خورند برای خودشان و ملق می‌زنند. یک عده هم می‌روند به مقامات بالاتر بهشت. به هر حال فرق دارد.